بسم الله الرحمن الرحيم

# خلاصه مباحث گذشته

بعد از بحث حكم تعليم علوم واجب و علوم راجح به اين پرداختيم که اين حكم چه وجوبي باشد و چه رجحان یا استحباب باشد از چند جهت بايد ویژگی‌های اين حكم را مشخص كنيم.

ابتدا حكم تعليم علوم را در جاهايی كه واجب و مستحب است مشخص كرديم و ذيل اين، ویژگی‌هاي اين حكم را بررسي كرديم كه يك بحث همان تعبديت و توصليت بود.

نتيجه‌ای كه گرفتيم اصولی است که در زیر بیان می‌شود:

## اصل در تعليم علوم غيردینی

در مواردي كه تعليم علوم غير دینی به معناي خاص است، تعلیم قطعاً توصلي است و جایی که طبق عناوين ثانويه تعليم علمي واجب يا راجح است، آنجایی كه می‌خواهد علمي را تعليم بدهد براي اينكه استقلال جامعه اسلامي حفظ بشود و علومي كه ذاتاً الهي نيستند منتهي بر طبق يك عناوين ثانويه در حد استحباب يا وجوب رجحاني پيدا كرده‌اند، طبق آن قاعده گفتيم وجوب یا استحباب توصلي دارد.

##  اصل در تعلیم علوم ديني

بخش دوم در علوم الهي و معارف ديني بود كه اصل توصليت است فقط زماني كه در علوم الهي بيايد و قصد قربت بكند ثواب‌های مضاعفي دارد.

گفتيم در تعلم آن دو نظريه است:

اولاً تعبدي است؛

ثانیاً نظريه دومي كه آن را تقويت كرديم اين كه يك شق واسط و ميانه‌ای بين تعبدي و توصلي باشد.

اين يك تئوري جديدي در باب فقه است كه گاهی در جاهاي ديگر فقه هم قابل‌توجه است.

پس اين بحث را انجام داديم و گفتيم كه اصل توصليت است و اگر با قصد قربت بيايد ثواب‌های ويژه‌ای دارد. چون در همه توصليات اگر انگيزه الهي باشد ثواب‌ها بر آن مترتب می‌شود منتهي این‌ها در يك درجه نيستند علوم الهي اگر با انگيزه الهي باشد ثواب‌ها فوق‌العاده عظيمي بر آن ذكر شده است.

## اصل در تعلم مطلق علوم

برخلاف تعلم كه تعلم مطلق علوم توصلي است و تعلم علوم الهي میانه بین توصلي و تعبدي است باهمان تقریری که عرض كرديم.

در حقيقت ما در بحث تعبدي و توصلي در بحث تعليم يك نقدي به تعلم زديم براي اينكه بحث كامل بشود و جای بحث جلسات گذشته مباحث تعلم است و قسمتی از آن باید به بحث تعلم منتقل بشود.

# عيني و کفایی بودن

دو ويژگي ديگر كه قابل‌بحث است عيني و كفايي بودن است و اين سؤال ديگري است كه مطرح می‌شود.

مواردي كه تعليم علم واجب يا راجح است - طبق تقسيمي كه گفتيم- تعليم علوم الهي در مواردي واجب است و در مواردي راجح و تعليم ساير علوم هم در مواردي با عناوين ثانوي واجب است و در مواردي راجح، اين حكم وجوب و استحباب هر جا ثابت شد ممكن است اين سؤال مطرح شود كه عيني است يا كفائي؟

اينكه ما مثلاً قرآن يا معارف الهي و يا احكام و اعتقادات را برای هرکسی که واجب شد آموزش دهيم، سؤال این است که عيني است يا كفايي؟

در مقدمه دو نكته قابل‌ذکر است:

## نکته اول

در برخي موارد تعليم علوم وظيفه افراد خاص است مثلاً وظيفه پدر قرار داده شده و يا برخي از امور وظيفه حكومت قرار داده شده آنجاهایي كه وظيفه يك فرد يا قشر خاصي قرار داده شده يك نوع است؛ يك نوع هم در مواردی است كه مخاطب قشر خاصي نيست؛ بلكه هر فردي كه عالم به آن علم است وظیفه دارد که آموزش بدهد.

## نكته دوم

نكته ديگر -كه به‌طور مفصل به آن خواهيم پرداخت- اين است كه بحث ما از جهت ديگر تقسيم مي‌شود به اينكه گاهي تعليم بالمباشره وظيفه كسي قرار داده می‌شود كه خود او آن را آموزش دهد و گاهي بالتسبيب است؛ مثلاً وظيفه او قرار می‌دهند كه فرزندت بايد به اين آگاهي مجهز شود و تو در قبال اينكه او به اين مطلب آگاهي پيدا بكند مسئول هستي نه اينكه معلم او باشي. ما فعلاً در هر دو قسم از منظر عام بحث می‌کنیم.

به لحاظ نكته اول بحث ما در جايي است كه براي علماء يك وظيفه‌اي مشخص شده كه بايد تعليم بدهند و به لحاظ نكته دوم بحث ما در تعليم مباشري است، اما تعليم به تسبیب يك داستان ديگري دارد كه در بحث‌هاي آينده به آن خواهيم پرداخت.

##  نكته سوم

نكته سوم قاعده حمل عيني كفائي بر عينيت است و دليل آن اصالة الاطلاق است.

### فرق بين عيني و كفائي

فرق بين عيني و كفائي اين است كه عيني می‌گوید «صلّ» اين حالت انحلال استغراقي دارد و همه را می‌گیرد ولي وقتي می‌گوید «كفّن» كفن همه را می‌گیرد منتهي يك قيد دارد می‌گوید «كفّن ان لم يكفّن غيرك» كه اين يك قيد و شرطي دارد كه در عيني نيست و لذا همان‌طور كه حمل واجب بر توصليت به خاطر اطلاق است حمل واجب هم بر عيني به خاطر اصالة الاطلاق است.

### فرق بين تعبدي و توصلي

تفاوتي بحث تعبدي و توصلي اين است كه در توصلي گاهي گفته می‌شود كه اطلاق لفظي ممكن نيست و لذا سراغ اطلاق مقامي يا متمم جعل می‌روند كه ميرزاي نائيني فرموده كه به خاطر همان شبهه دوري كه در اخذ قيد قصد به امر در امر می‌آمده با متمم جعل و اطلاق مقامي درست می‌کردند آن‌وقت مي‌گويند اخذ قيد قصد امر در امر مستلزم دور است و چون عدم و ملكه هم هست، تقيید كه محال شد اطلاق هم محال می‌شود و اطلاق لفظي نيست و لذا سراغ اطلاق مقامي و متمم جعل می‌روند كه در اصول آمده است؛ اما در ساير اقسام اين محذور هم نيست امر داير بين اين است كه قيدي بخورد و كفائي بشود و يا اينكه بدون قيد باشد و عيني بشود كه در اينجا اصالة الطلاق عينيت است.

### قرینه برای کفایی بودن

خروج از اطلاق كه منتج عينيت واجب يا مستحب است نياز به دليل دارد يكي از عمده‌ترین قرايني كه براي کفائیت است به ملاحظه مناسبات حكم و موضوع و قراين لبي كه وجود دارد (چون معمولاً ما قراين لفظي نداریم و كفايي بودن با چيزهاي لبي به دست می‌آید) موارد زیرد است:

* اولاً آن عمل قابل تكرار نيست اگر مأموربه با یک‌بار و صدور از يك مكلف مصداقي براي او باقي نمی‌ماند عقل ما در اينجا می‌گوید كه اين واجب كفائي است و مصداق ندارد.
* قرينه دوم اين كه‌ از نظر عقلی قابل تكرار است ولي ما به لحاظ شرعي می‌دانیم كه مطلوبيت عمل، یک‌بار است و بيش از یک‌بار مطلوبيت ندارد.

اين دو نشانه‌اي است كه وجود دارد كه يا عقل ما به‌تنهایی می‌فهمد كه‌ قابل تكرار نيست پس كفائي است يا اينكه با ملاحظات و ارتكازات شرعي می‌فهمیم كه تكرار اين عمل، مطلوب نيست. قسم اول مانند دفن ميت است كه وقتي می‌گوید ميت را دفن بكنيد با دفن ميت به‌وسیله یک يا دو نفر مصداقي براي تکرار امتثال وجود ندارد و امتثال معنايی ندارد يا مثل ‌اینکه وقتي سنگي در کوچه افتاده و واجب يا حداقل راجح است که با ثواب‌هایی كه ذكر شده سنگ را از آنجا بردارند و اگر يك نفر سنگ را برداشت مصداقي ندارد كه بگوييم بر ديگری هم لازم است. اينجا عقلاً معنايي ندارد و يا شرعاً مطمئن می‌شویم كه تكرر اين مطلوب نيست. مصداق فرضي موضوع این‌طور است که مثلاً در جايي كه گفته «اكرم زيدا» يا «اكرموا زيدا» ولي ما مطمئن هستيم كه منظور اين است كه زيد یک‌بار در فلان موقعيت تكريم شود اما اينكه همه درهرحال او را تكريم بكنند از راه خارجي و مذاق شرع و قرائن شرعی فهميديم كه تكرر آن مطلوب نيست.

## عيني يا كفائي بودن تعليم به‌عنوان وظيفه مباشري

تعليم به‌عنوان وظيفه مباشري كه علماء نسبت به تعليم علوم دارند در جاهايی واجب و در يك جاهاي راجح است. حال سؤال این است که این وظیفه عيني است يا كفائي ؟

گر چه اصل عينيت است اما در ظاهر کفایی است چون وقتي می‌گوید بر شما واجب است که اين احكام را آموزش بدهی فرض این است که در اين درجه‌ای كه واجب شد او ياد گرفت و يك نفر به او آموخت، تكليف ساقط می‌شود و مصداقي وجود ندارد كه ديگران به او ياد بدهند. ممكن است ارتقاء يادگيري يا توسعه قلمرو يادگيري او امر ديگري داشته باشد، ولي اصل یاد دادن با یک‌بار یادگیری او ساقط می‌شود و مصداقي براي بعد نيست؛ و لذا تعليم علوم به خاطر همين قرينه‌ای كه ذكر شد موجب می‌شود که قيدی به این بخورد و به‌صورت واجب كفائي دربیاید و هر چیزی که علماء مأمور شده‌اند آموزش بدهند اگر يك نفر اين آموزش را انجام داد مصداقي ندارد كه بر فرد ديگري لازم باشد كه كلاس بگذارد و به اين فرد ياد بدهد.

از همين‌جا به نكته ديگري نقدی بزنم كه نمی‌خواهیم بحث كنيم همين قرينه در جاهاي ديگري هم هست كه فرد يا افراد خاصي مأمور به تعليم شده‌اند مثلاً در جايی كه پدر مأمور شده به اينكه «**علموا اولادكم القرآن** يا **الحديث**» اينكه واجب است يا راجح، بايد در جاي خود بحث كرد. اين تكليف را دارد اما براي او امر كفائي است يعني اگر عالم ديگري بدون اينكه او اطلاع داشته باشد به فرزند او ياد بدهد وظيفه‌ای ندارد، در كل، تعليم اين قرينه‌ای است كه به‌صورت كفائي درمی‌آید به خلاف تعلم علوم واجب يا راجح كه در آنجا ديگر كفائي معنا ندارد. تعلم نيازهاي ضروري ديني براي همه واجب عيني است اما تعلم در حد اجتهاد و صاحب‌نظری امر كفائي است. همان‌طور كه تعلم به حد اجتهاد براي همه مستحب عيني است اما وجوب تعلم اجتهاد كفائي است، اينكه می‌گوییم كفائي است نه اينكه تكرر نمی‌پذیرد بلكه به خاطر اين است كه می‌دانیم شارع الزامي ندارد به اينكه همه مجتهد شوند چون عسر و حرج است يا كارهاي ديگر مختل می‌شود. این‌ها قرائن ثانوي است كه عرض كردم. براي اينكه چيزي كفائي بشود دو نوع قرينه وجود دارد؛

- قرينه عقلي مثلاً اول کفن‌ودفن يا تعليم

- قرائني كه با مناسبات حكم و موضوع از خود شرع به دست می‌آوریم براي قرينه دوم يك مثال فرضي زديم و مثال عيني تعلم اجتهادي معارف ديني است ولو اينكه عقلاً ممكن است كه همه يا حداقل كساني كه استعداد دارند مجتهد بشوند؛ اما الزامي در اين نيست به خاطر اينكه عسر و حرج می‌شود يا كارهاي ديگر مختل می‌شود؛ و لذا تعليم و تعلم باهم فرق دارند. تعليم واجب يا راجح به خاطر قرينه لبيه‌ای كه اينجا وجود دارد كفائي می‌شود و اطلاق را می‌شکند و آن قرينه مقيد اين اطلاق می‌شود اما در تعلم متفاوت است و تعلم به‌قدر ضرورت در معارف دینی واجب عيني می‌شود اما فراتر از حد ضرورت يا از حالت تقليدي به سمت اجتهاد رفتن كفائي می‌شود. بنابراين در تعبديت و توسليت حكم تعليم و تعلم را ذكر كرديم در عيني و كفائي هم حكم تعليم و تعلم ذكر شد.

## حكم تخيیر و تعيين

يك بحث ديگر در اين حكم تخيیر و تعيين است و اين سؤال ديگري است كه اينجا مطرح است باز فرقي نمي‌كند واجبات و مستحبات به تكاليف تعييني و تكاليف تخييري تقسيم مي‌شود؛ تكاليفي كه بدیل ندارد و تكاليفي كه بديل دارد؛ مثلاً برخي از كفارات بديل ندارد می‌گوید اگر فلان امر را در ايام حج انجام داديد كفاره مشخص آن، اين است که مثلاً بايد يك شتر ذبح شود اما در كفاره روزه و مانند آن مخير بين يكي از سه امر هستيد البته در كفاره تخييري نه كفاره جمع.

تکالیف تعیینی و تخییری داریم و تخيير آنجايي است كه چند تكليف بديل هم قرار گيرند چون يك نوع بديل اختياري عرضي داريم كه همان واجب يا مستحب تخیيري است و يك بديل طولي داريم كه می‌گوید اگر اين كار را انجام نداديد يا مشكل یا محذوری داشتيد، آن كار را انجام بده كه اين طولي می‌شود.

## تقسیمات بحث

* واجب يا تعييني است یا تخييري؛
* تخييري بديل اختياري عرضي است؛
* واجبات گاهي بديل ثانوي طولي دارند و گاهي ندارند.

### اصل عملی در تعييني و تخييري

در تعييني و تخييري هم اگر شك بكنيم كه تكليفي واجب يا مستحب تعيني است يا بديلي دارد در آنجا هم اصالة الطلاق تعيیني بودن را اقتضا می‌کند براي اينكه تخيير قيد می‌خورد و می‌گوید اين واجب است اگر آن را نياوريم و اين واجب است اگر آن را نياوريم، همه قيد می‌خورد اما تعيني می‌گوید اين مطلقاً واجب است و بايد آورد و اطلاق ما را به سمت تعیین رهنمون می‌شود همان‌طور كه در آنجا ما را به سمت عينيت می‌برد اينجا هم به سمت تعيين می‌برد خروج از تعيين نياز به دليل خاص دارد. سؤال اين است كه در تعليم چه واجب و چه راجح اين تقسيم هم در واجبات می‌آید و هم در راجحات در تعلم كه واجب تخييري است گفته شده تعلم علوم ضروري ديني كه در زندگي ما به لحاظ اعتقادي يا اخلاقي و يا به لحاظ عملي ضرورت دارد واجب عيني است و به‌صورت عینی واجب است كه همه ياد بگيرند. با استفاده از روايات آنجا گفتيم اين تخييري است براي اينكه در احكام و اخلاقيات -نه در اعتقادات- چيزي که مطلوب است نتيجه كار و عمل است و یا باید یاد بگیرد یا احتیاط کند؛ در اول رساله‌ها آمده که هر مكلفي در احكام ضروري خود يا بايد مجتهد باشد و يا بايد مقلد شود، پس وظيفه او تعلم است يا تعلم اجتهادي و يا تقليدي و در جاهاي كه احتياط ممكن است عمل به احتياط بكند؛ پس تعلم به‌قدر ضروري وجوب عيني دارد اما اين وجوب عيني تعييني نيست بلكه تخييري است «اما بالتعلم او به بديل التعلم» كه بديل تعلم احتياط است البته «اذا امكن الاحتياط» پس در امر ضروري در جاهاي كه احتياط ميسر است لازم نيست كه حتماً ياد بگيرد و به دلايلي كه از روايات استفاده كرديم احتياط هم مجزي است اما قوام بخش‌هایی از اعتقادات به اين است كه بداند و آگاه باشد گر چه وجوبشان مانند خداشناسي و این‌ها عقلي است ولی عقلي تعييني است و بايد اين را ياد بگيرد و آگاه باشد و احتياط در اينجا معنا ندارد البته وجوب آن عقلي است و وجوب شرعي ندارد.

استحباب تعلم در حد اجتهاد عيني تعييني است و بديلي ندارد. اين در باب تعلم كه جاهايی که حمل بر تخيير می‌شود دليل دارد اما در تعليم طبق چند طايفه از روايات كه آورديم اينكه علما مأمور شده‌اند نشر علم بكنند و ديگران را آگاه بكنند و آموزش بدهند اين سؤال مطرح می‌شود كه آنجایی که واجب یا راجح است تعييني است يا تخييري؟ دراین‌باره بايد اقدام بكنند يا بديلي عدلی يا چيز ديگري دارد؟ به نظر می‌آید كه در اينجا بديلي ندارد و بايد ديگران را نسبت به چيزي كه لازم است آشنا بكند و در آنجاهایي كه گفته واجب است بايد اقدام بكنند و آشنا بكنند مگر در جاهايی که مثلاً احكام فقهي باشد و احتياط هم براي شخص ميسر باشد در همان حد كه احتیاط را به او یاد بدهد لازم است و الزام ندارد كه به او بگويد حكم تو اين است، فقط بايد به او ياد بدهد كه احتياط اين است؛ اما در ساير موارد كه به عناوين ثانوي واجب شده كه فن‌آوری هسته‌ای يا هر چيز ديگري را ياد بدهد اين ديگر بديل ندارد، يعني عنوان ثانوي مبتني بر همين آموزش شده است، بنابراين تعيين است الا اينكه خود عنوان ثانوي اقتضاء تخيير بكند و بگويد كه براي استقلال يا بايد اين را آموزش داد يا اينكه مثلاً محيط جامعه را به اين شكل تغيير داد. تعييني يا تخييري بودن در جاهاي كه با عناوین ثانوي تعليمي يا آموزشي واجب يا راجح شده است بستگي به اين دارد كه عنوان ثانوي فقط با همین عمل حاصل بشود و منطبق بر همين عمل تعليم باشد يا اينكه با غير تعليم هم می‌شود مثلاً عزت مسلمين را حفظ كرد كه معمولاً تعييني است اما ممكن است كه اقتضاء آن تخيير باشد كه در اين صورت تخييري می‌شود.

##  اصل عملی در امور ديني

در امور ديني اصل تعيینيت است مگر در جاهاي كه احتياط براي مكلف ميسر باشد كه در اينجا هم می‌تواند خود واقع مسئله را ياد دهد و یا طريق احتياط را آموزش دهد، در خصوص اعتقادات و این‌ها باید جاهاي كه واجب يا راجح است و بديلي ندارد باید آموزش دهد.

## حکم مولوي و ارشادي

سؤال ديگر مولوي و ارشادي بودن است كه گفتيم كه اصل مولويت است و وقتي می‌گوییم كه يك امر واجب يا راجح است اصل مولويت است و اينكه كجا مولوي است و كجا ارشادي؟ بحثي نمی‌کنیم چون در يكي دو جلسه به‌صورت كامل دراین‌باره بحث کرده‌ایم.

## حکم نفسي، غيري و طريقي

بحث ديگر بحث نفسي، غيري و طريقي است كه اصل بر اين است كه حمل بر نفسيت بكنيم مگر اينكه قرائن خاصي باشد كه بگوییم غيري است كه اين هم باز به خاطر اصالة الاطلاق است. اگر شك بكنيد كه اين واجب نفسي است يا غيري -غيري بودن يعني اين براي ديگري است و معناي طريقی بودن هم طريقت است كه بنا بر اصالة الاطلاق می‌گوییم كه واجب يا مستحب نفسي است يعني بين نفسيت و غيريت اين مطلوبيت دارد البته بحث نفسي و طريقي يك بحث مفصلي است كه اگر مجالي پيش آمد بحث می‌کنیم البته در بحث تعلم به‌صورت مفصل بحث كرديم.

سؤال:؟

جواب: اصالة الاطلاق یک اصل عقلایی است در محاورات عقلا این است که شک بکنند این امر قید دارد یا ندارد تا زماني كه نگفته می‌گویند ندارد و يك مبناي عقلائي دارد.

سؤال:؟

جواب:‌ بنا و ارتكاز عقلا است نهايتاً ما در اصول به ارتكازات عقلا می‌رسیم منتهي وقتی‌که می‌گوییم عيني است يا كفائي ارتكاز عقلا اين است كه عيني است منتهي اين ارتكاز يك ريشه ارتكازي ديگري دارد و ما بايد به آن ارتكاز پايه برسيم كه مبنايی است كه اين فروع از آن متولد می‌شود که ارتكاز پايه اصالة الاطلاق است البته اصالة الاطلاق هم كه می‌گوییم ارتکاز پایه است به تسامح است يعني اگر دقت بكنيم می‌گوییم علت آن همان ظهور است. اينكه آيا اصول عمليه به ظهور برمی‌گردند يا حالت استقلالی دارند يك بحث فني است اما معمولاً اصالة الاطلاق و اصالة العموم نهايتاً به اصالة الظهور برمی‌گردند چيزي كه در ارتكاز ظهور دارد بايد اخذ كرد منتهي اگر بخواهيد از اين جلوتر برويد وارد فلسفه علم اصول می‌شود يعني بايد ببينيم كه اين ظهور از كجا پيدا می‌شود كه آن فلسفه مباحث می‌شود.

سؤال:؟

 جواب: چون مبناي محاورات است به‌هرحال تا اينجا را اصول می‌رساند اما اينكه ظهور چيست و از كجا پيدا شده بحث‌های پایه‌ای است كه در علم جديد و هرمنوتیک از آن بحث شده است. ظهور يك امر ثابت است یا متغیر كه در هرمنوتیک و این‌ها خيلي حرف در اين مورد زده‌شده و در جاي خود از آن بحث می‌کنیم.

 در بحث تعليم با عناوین اولی گفتیم کجا واجب است کجا مستحب است و مكرر می‌گفتیم ممکن است خیلی از موارد با عناوين ثانوي تعليم يا تعلمي واجب شود كه اين عناوين ثانويه چيزهاي خيلي متعددي می‌تواند باشد -چه عناوین ثانويه‌ای كه يك چيزی را واجب بكنند و چه عناوين ثانويه‌ای كه يك چيز را راجح بكنند- اين عناوين ثانوي درواقع همان قواعد عامه فقهي است. من بحثي در قواعد فقه دارم كه اشاره‌ای به آن می‌کنم و الان مجال بحث نيست در قواعد فقهيه يا در اصول خيلي بحث شده كه فرق بين قاعده فقهي با مسئله فقهي چيست؟ براي اينكه گاهي مسائلی پيدا می‌شود كه حالت عمومي دارد ولي درعین‌حال قاعده فقهي تلقي نمی‌شود.

## فرق بين قاعده فقهي و مسئله فقهي

فرق بين قاعده فقهي و مسئله فقهي محل بحث است -كه می‌توانید به كتاب قواعد الفقهيه مرحوم بجنوردي كه كتاب پنج شش‌جلدی است مراجعه كنيد یا قواعد فقهي آقاي مكارم هم هست و يك كتاب فارسی هم آقاي محقق داماد دارند كه بحث‌های زيادي در آنجا مطرح كرده‌اند و همین‌طور در طبقه‌بندی قواعد فقهي، يكي از نكاتي كه می‌تواند مبناي طبقه‌بندی و تفكيك قواعد فقهي بشود و تأكيد بر اينكه بيشتر ما قواعد فقهي را می‌توانیم به اين سمت ببريم اين است كه قواعد فقهي با آن تعريفي كه بايد از عناوين ثانويه ارائه بكنيم به عناوين ثانوي بپردازند بنابراين يك گروه اصلي و عمده از قواعد فقهيه قواعدي است كه به عناوين ثانوي عارض شده اند- عنوان‌های ثانوي كه در همه جاي فقه می‌توانند عارض يا زایل شوند ولي عناوين مهمي است و به‌عنوان قاعده فقهي تلقي می‌شود كه حالت مسئله فقهي را ندارد و يك قاعده به‌عنوان ثانوي است- به‌هرحال جاي دسته‌بندی از عناوين ثانويه‌ای كه در فقه شمول و جريان دارد باقي است گرچه کمابیش در همين قواعد الفقهيه‌هاي كه وجود دارد هست، ولي خوب است آن را از اين منظر دسته بكنيم تا قواعد فقهيه‌ای را كه در گروه عناوين ثانويه‌ قرار می‌گیرند و می‌توانند در ابواب مختلف شمول و جريان داشته باشند را در كنار هم ببينيم و بعد هم اين عناوين ثانويه را كه به قواعد فقهيه تلقي می‌شوند به عناوين ثانويه‌ای كه توليد وجوب يا رجحان و يا حرمت و يا كراهت می‌کنند در چنين طبقه‌بندی می‌توانیم قواعد فقهيه‌ را كه ناظر به عناوين ثانوي است بياوريم البته با تعريفي كه بايد از عناوين ثانويه كرد بعد هم عناوين ثانويه‌ای كه مشتمل بر وجوب يا استحباب يا حرمت و يا كراهت است را آورد.

## برخي از عناوين ثانويه‌ در محل بحث

به برخي از عناوين ثانويه‌ای كه می‌تواند چيزي را و از جمله تعلم علوم را واجب يا مستحب بكند در اينجا اشاره می‌کنیم:

### قاعده حفظ نظام

قاعده حفظ نظام يا وجوب حفظ نظام و يا حرمت اختلال نظام به همان شكلي كه در فقه آمده كه يكي از قواعد فقهي است. قاعده حفظ نظام و حرمت اختلال در نظام يكي از قواعد بسيار بنيادي است كه خيلي اهميت دارد اما متأسفانه به‌صورت جمع‌وجور و دسته‌بندی‌شده و كامل و جامع بحث نشده البته كمي در قواعد فقهيه آمده اما كامل و جامع نيست ما در بحث قضا نسبتاً مفصل دراین‌باره بحث كرديم.

حفظ نظام كاري به نظام اسلامي به اين معنا ندارد و منظور از حفظ نظام نظام اجتماعي است و اين يك قاعده است كه جايي كه تعليم يا تعلم علمي مصداقي از حفظ نظام شود و ترك آن موجب اختلال در نظام شود واجب به حساب می‌آید مثل رعايت قواعد راهنماي و رانندگي كه لازم است؛ اما اینکه هر دو است یا یکی، بحث طولانی دارد حفظ نظام گاهی واجب و گاهی راجح است و وجوب حفظ نظام یا حرمت اختلال نظام اشاره به یک قسم آن است و الا همیشه واجب نیست. جایی که اگر انجام نشود در حفظ نظام اختلال پیدا می‌شود واجب است اما گاهی نظامی است که کار را بهتر می‌کند نه اينكه اگر نباشد به هم بريزد. اين يك عنوان است مثلاً در قوانين راهنماي و رانندگي اگر بعضی نباشد يا در موقعیت‌ها فرق می‌کند مثلاً در تهران اگر يك روز قوانين مربوط به چراغ راهنمایي رعايت نشود يك كلاف سردرگمی می‌شود كه كسي نمی‌تواند جان سالم درببرد ولي در قم این‌طور نيست. هم موقعيت مكاني هم زماني و هم خود آن موضوع فرق می‌کند كه در حد لزوم بشود يا در حد رجحان.

### حكم حكومت

یک قاعده از عناوين ثانوي حكم حكومت است ممكن است همان‌طور كه نظام حالت رجحان دارد حاكم حكمی را واجب بكند كه همان رجحان واجب بشود اين هم يكي از قواعد ثانوي است.

### عزت مسلمين

عزت مسلمين و استقلال جامعه اسلامي است.

### دفاع

حفظ مسلمانان كه می‌تواند دفاع باشد.

### تفريج كرب مؤمن.

### معالجه مريض مؤمن و مسلم.

### قضاء حوائج مؤمنین.

این‌ها بخشي از عناوین واجب یا راجحی است که چيزهاي را واجب يا مستحب می‌کند، ازجمله تعليم و تعلم علوم كه با ملاحظه اين عناوين مصداق علوم هم می‌تواند تفاوت پيدا كند.

سؤال:؟

 ج: كسي تقاضايی دارد که امری که بلدی به من یاد بده نه عزت اسلام با آن محفوظ است و نه جامعه به آن نياز دارد بالاخره مؤمني علاقه‌ای پيدا كرده و از شما تقاضاي دارد كه اين را ياد بدهید.

سؤال:؟

ممکن است در فقه التربیه این‌ها را بحث جدیدی قرار بدهیم در اينجا بحث مصداقي نمی‌كنيم فقط قواعدی كه ممكن است تعلیم و تعلم را واجب بکند بیان می‌کنیم، ممكن است در جايي تعليم و تعلم مصداق عزت اسلام یا معالجه مریضی شود که در این صورت از عناوین ثانوی است که تعلیم و تعلم را در حوزه علوم مباح واجب يا مستحب می‌کند.

بعد از اين بحث بنا است به ویژگی‌ها و شرايط معلم بپردازيم و مبناي ما منية المريد و کتاب‌های اخلاقي است منتهي ما از منظر فقهي و دقت و متدولوژي فقهي آن‌ها را بررسي می‌کنیم البته طبقه‌بندی و جزئيات آن تغيير می‌کند كه ان‌شاءالله سال آينده؛ و صلی الله علي محمد وآله الاطهار